TRANSCRIPT · EPISODE 242

Pass: One Word, Three Lives

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

98 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

One small word appears at the exam centre, at the dinner table, and on a delayed train.

یک واژه کوچک در مرکز امتحان، سر میز شام و در قطاری تأخیردار ظاهر می‌شود.

That word is pass.

آن واژه pass است.

Can you tell its three meanings apart?

آیا می‌توانی سه معنی آن را از هم تشخیص دهی؟

Welcome to One Word, Three Lives.

به One Word, Three Lives خوش آمدید.

I'm Martin.

من مارتین هستم.

And I'm Julia.

و من جولیا هستم.

Today's word is pass, and we will follow it through one very long day.

واژه امروز pass است و آن را در طول یک روز بسیار طولانی دنبال می‌کنیم.

Scene one: results day.

صحنه اول: روز اعلام نتایج.

Martin, the results are online!

مارتین، نتایج آنلاین هستند!

I passed!

قبول شدم!

Congratulations!

تبریک می‌گویم!

You passed the exam.

تو در امتحان قبول شدی.

Thank you.

ممنون.

I was so nervous on Monday.

دوشنبه خیلی مضطرب بودم.

Did you study with a friend?

با یک دوست درس خواندی؟

Yes, with my sister, and we practised every evening.

بله، با خواهرم و هر عصر تمرین می‌کردیم.

That is our first life of pass.

این اولین زندگی pass است.

To pass an exam or a test means to succeed, because you get enough points.

Pass an exam یا a test یعنی قبول شدن، چون امتیاز کافی می‌گیری.

The opposite is fail.

متضاد آن fail یعنی مردود شدن است.

We can pass a test, pass a course, or pass a driving test.

می‌توانیم در یک آزمون، یک دوره یا آزمون رانندگی قبول شویم.

Be careful with take.

به take دقت کن.

To take an exam means to do it, and to pass it means to succeed.

Take an exam یعنی در امتحان شرکت کردن و pass یعنی قبول شدن در آن.

For example, "I took the exam on Monday, and I passed."

برای مثال: «دوشنبه امتحان دادم و قبول شدم».

In this life, you usually pass something official, like a test, a course, or an exam.

در این معنی معمولا در چیزی رسمی مانند یک آزمون، دوره یا امتحان قبول می‌شوی.

In British English, we can also say sit an exam, instead of take an exam.

در انگلیسی بریتانیایی به جای take an exam می‌توانیم sit an exam هم بگوییم.

Scene two: the celebration dinner.

صحنه دوم: شام جشن.

Martin, could you pass me the salt, please?

مارتین، لطفا می‌توانی نمک را به من بدهی؟

Of course.

البته.

Here you are.

بفرما.

Would you like the water jug too?

پارچ آب را هم می‌خواهی؟

Yes, please.

بله، لطفا.

And please pass the bread to Anna.

و لطفا نان را به آنا بده.

Sure.

حتما.

Also, please pass the good news on to your parents.

همچنین لطفا خبر خوب را به والدینت منتقل کن.

I will call them tomorrow.

فردا به آنها زنگ می‌زنم.

That is our second life of pass.

این دومین زندگی pass است.

To pass something means to give it to another person by hand.

Pass something یعنی چیزی را با دست به شخص دیگری دادن.

In requests, we often say, "Could you pass me ...?", and it sounds polite.

در درخواست‌ها اغلب می‌گوییم «Could you pass me _____?» و این مؤدبانه است.

We can say pass someone something: "Pass me the salt."

می‌توانیم pass someone something بگوییم: «نمک را به من بده».

Or we can say pass something to someone: "Pass the bread to Anna."

یا pass something to someone بگوییم: «نان را به آنا بده».

And there is a useful phrasal verb: pass on.

و یک فعل عبارتی مفید داریم: pass on.

To pass something on means to give information or a message to another person.

Pass something on یعنی اطلاعات یا پیامی را به شخص دیگری منتقل کردن.

For example, "Please pass on my thanks to your teacher."

برای مثال: «لطفا تشکر مرا به معلمت برسان».

Scene three: the train home.

صحنه سوم: قطار راه خانه.

Oh, no.

اوه، نه.

The announcement says the train is delayed for two hours.

اعلامیه می‌گوید قطار دو ساعت تأخیر دارد.

Then we need a plan.

پس به یک برنامه نیاز داریم.

Let's play cards to pass the time.

برای گذراندن وقت ورق بازی کنیم.

Good idea.

فکر خوبی است.

I also have a puzzle game on my phone.

من یک بازی معمایی هم روی تلفنم دارم.

Perfect.

عالی است.

Time can seem to pass more slowly when you wait.

وقتی منتظر هستی ممکن است به نظر برسد زمان کندتر می‌گذرد.

That is our third life of pass.

این سومین زندگی pass است.

To pass the time means to do something so that waiting feels shorter.

Pass the time یعنی کاری انجام دهیم تا انتظار کوتاه‌تر به نظر برسد.

For example, "We read magazines to pass the time."

برای مثال: «برای گذراندن وقت مجله خواندیم».

And notice a small difference.

و به یک تفاوت کوچک توجه کن.

We can also say that time passes, with time as the subject.

همچنین می‌توانیم بگوییم زمان می‌گذرد و زمان را به عنوان فاعل بیاوریم.

For example, "The hours passed slowly."

برای مثال: «ساعت‌ها به کندی گذشتند».

So, let's compare the three lives.

پس بیایید این سه زندگی را مقایسه کنیم.

With an exam, pass means succeed.

با امتحان، pass یعنی قبول شدن.

With an object, pass means give it to someone.

با یک شیء، pass یعنی آن را به کسی دادن.

With time, pass means spend time, or let time go by.

با زمان، pass یعنی وقت گذراندن یا اجازه دادن که زمان بگذرد.

And here is a clue.

و این یک سرنخ است.

If you see exam, test, or course, think succeed.

اگر exam، test یا course دیدی، به قبول شدن فکر کن.

If you see a person and a thing, think give.

اگر یک شخص و یک چیز دیدی، به دادن فکر کن.

If you see the time, think waiting or spending time.

اگر the time دیدی، به انتظار یا گذراندن وقت فکر کن.

Time for a challenge.

وقت یک تمرین است.

Listen to each sentence, and decide: exam, object, or time?

به هر جمله گوش کن و تصمیم بگیر: امتحان، شیء یا زمان؟

Number one: "I passed my driving test on the first try."

شماره یک: «در اولین تلاش آزمون رانندگی را قبول شدم».

Exam.

امتحان.

She succeeded in the test.

او در آزمون موفق شد.

Number two: "Can you pass me that pen?"

شماره دو: «می‌توانی آن خودکار را به من بدهی؟»

Object.

شیء.

You give the pen to the speaker.

خودکار را به گوینده می‌دهی.

Number three: "We told jokes to pass the time."

شماره سه: «برای گذراندن وقت جوک تعریف کردیم».

Time.

زمان.

The jokes made the waiting feel shorter.

جوک‌ها انتظار را کوتاه‌تر جلوه دادند.

Number four, a tricky one: "Please pass on the news to Lucas."

شماره چهار، کمی دشوار: «لطفا خبر را به لوکاس برسان».

Object, in a way, but here the object is information.

به نوعی شیء است، اما اینجا آن شیء اطلاعات است.

You give the news to Lucas, usually by telling him.

خبر را معمولا با گفتن به لوکاس منتقل می‌کنی.

Number five: "She worked hard, and she passed."

شماره پنج: «او سخت کار کرد و قبول شد».

Exam.

امتحان.

Without context, passed could mean several things.

بدون بافت، passed می‌تواند چند معنی داشته باشد.

If we already know she was taking a test, it means she succeeded.

اگر از قبل بدانیم او امتحان می‌داد، یعنی قبول شده است.

Number six: "While we waited for the bus, I listened to music to pass the time."

شماره شش: «هنگام انتظار برای اتوبوس، برای گذراندن وقت موسیقی گوش دادم».

Time.

زمان.

The music makes the waiting feel shorter.

موسیقی انتظار را کوتاه‌تر جلوه می‌دهد.

Number seven: "Please pass the water."

شماره هفت: «لطفا آب را بده».

Object.

شیء.

You give the water to another person.

آب را به شخص دیگری می‌دهی.

Excellent.

عالی است.

One word, three lives, and now you can tell them apart.

یک واژه، سه زندگی، و حالا می‌توانی آنها را از هم تشخیص دهی.

Remember: pass an exam means succeed, pass something means give it, and pass the time means fill the waiting time.

یادت باشد: pass an exam یعنی قبول شدن، pass something یعنی دادن و pass the time یعنی پر کردن زمان انتظار.

Before you answer, ask yourself one question: is it an exam, an object, or the time?

پیش از پاسخ دادن از خود بپرس: امتحان است، شیء است یا زمان؟

If you want more practice, visit yourenglishtoolbox.com.

اگر تمرین بیشتری می‌خواهی، به yourenglishtoolbox.com سر بزن.

There you can find exercises to review these three meanings, and the link is in the description.

آنجا تمرین‌هایی برای مرور این سه معنی پیدا می‌کنی و پیوند در توضیحات است.

Thanks for listening.

از همراهی‌ات سپاسگزاریم.

See you next time.

تا دیدار بعد.